

محمدجواد قاسمی کارگر معدن طبس و اینستاگرامش

تا امروز ۵۰ کارگر در فاجعه‌ی معدن معدنجوی طبس کشته شده‌اند. درباره‌ی نرخ بالای حوادث کار در ایران قبلاً مطالبی در سایت پیکان منتشر شده است. در گزارشی که راجع به فاجعه‌ی شهریور ۱۴۰۲ معدن طزره منتشر شد، به شرایط مرگبار کار در معادن نیز پرداختیم. فجایعی چون طزره و معدنجو دو علت اصلی دارند. علت اول شیوه‌ی اداره‌ی سرمایه‌دارانه‌ی بنگاه‌هاست که سود مالکین و سهامداران را بر هر چیز دیگر حتی جان انسان‌ها اولویت می‌دهد. این شیوه‌ی وحشیانه‌ی بهره‌کشی به ویژه در بنگاه‌هایی که مالک خصوصی دارند بیداد می‌کند.

علت دوم فقدان هر نوع نظارت بیرونی است که کارفرما را وادار به رعایت حداقلی از استانداردهای ایمنی در محیط کار کند. مسئول ایمنی کارگاه دستش زیر ساطور کارفرماست و اگر وظیفه‌شناس باشد ناچار است با کارفرما و عواملش دربیفتد و آماده‌ی اخراج باشد. دستگاه‌های دولتی مانند وزارت کار و وزارت صنعت و معدن موظف به بازرسی و نظارت بر شرایط ایمنی معادن هستند. اما دولتی که روزی چند مرتبه در برابر «بخش خصوصی» تا کمر خم می‌شود و خود را منت‌دار سرمایه‌داران می‌داند چطور می‌تواند مالکین هزاران معدن را مجبور به رعایت اصول ایمنی کند؟

در چنین شرایطی تأمین ایمنی کار - که جان کارگران به آن بسته است - تنها از عهده‌ی خود کارگران برمی‌آید. تنها نیرویی که می‌تواند کارفرمایان را وادار به رعایت اصول ایمنی کار کند، نیروی متحد کارگران در قالب تشکلهای محیط کار است.

این مروری بود بر آنچه قبلاً در مطالب مختلف درباره‌ی حوادث کار و ایمنی کار آورده بودیم. اما در این نوشته می‌خواهیم با یکی از آن ۵۰ کارگر عزیز که در معدن طبس قربانی شدند کمی بیشتر آشنا شویم. آیا او ویژگی خاصی دارد؟ خیر. او نیز کارگری است شبیه دیگر رفیقان خود و شبیه ده‌ها هزار کارگر معدن دیگر. بهانه‌ی این مطلب نیز همین است. می‌خواهیم صفحه‌ی اینستاگرام او را مرور کنیم و تلاش کنیم با نگاه به «پست‌ها» و «استوری»هایش طرحی از زندگی و خوشی‌ها و ناخوشی‌های یک کارگر معدن ترسیم کنیم.

نامش «محمدجواد قاسمی» بود. آی‌دی اینستاگرامش این است: javad.ghasemi.۱۳۷۶۶۶۶. یعنی احتمالاً ۲۷ سال سن داشته. محمدجواد متأهل بوده و یک دختر هفت ماهه داشته. چند عکس از دخترش را در یک پست و یک هایلایت گذاشته است. در بیوی صفحه‌اش هم نوشته «همه چیز از ۲۵ بهمن شروع شد»؛ ۲۵ بهمن روز تولد همین دختر است.

مثل بسیاری از کارگران اهل فوتبال بوده. یک هایلایت مفصل راجع به دربی صدم و قهرمانی پرسپولیس در لیگ برتر و سوپر جام سال ۱۴۰۲ دارد. در آخر این هایلایت فیلمی است کوتاه از خودش و شاید رفیقش در حال تماشای بازی سوپر جام، یک تلویزیون بزرگ در یک خانه‌ی ساده‌ی کوچک. خودش هم پا به توپ بوده، یک هایلایت دارد که در آن

نتیجه‌ی یکی از بازی‌های جام نوروز روستای اصفهک را می‌بینیم. محمدجواد یک گل زده و تیمش ۴ بر ۳ برنده شده، با این حال زیر این استوری با فونت بزرگ به گلزنان تیم حریف ایوالله گفته.

یک پست دیگر هم در صفحه‌اش هست از گلی که تیم هندبال زغال سنگ طبس به تیم گیتی‌پسند اصفهان زده است. معلوم است که پست را به عشق برادرش - گلزن تیم زغال سنگ - گذاشته است. پشت دروازه‌ی تیم گیتی‌پسند اصفهان بنری هست که روی آن نوشته شده: «طبس پایتخت صنعت زغال سنگ ایران».

یک هایلایت دیگر هم گل دیگری از برادرش در یک بازی هندبال است و دیگری عکسی است از او و برادرش در کودکی، عنوان هایلایتش «نوستالژی» است. یک عکس هم از خانواده‌اش هست، خودش و برادرش در کنار پدر و مادر.

در صفحه‌ی محمدجواد یک کلیپ هست از سکانس عرق‌خوری «سید» و «قدرت» در فیلم گوزن‌ها با ترانه‌ای از مهستی؛ و کلیپی هم هست از یک مداحی مربوط به ماه محرم.

چند کلیپ مربوط به «معدنکاری» هم هست. یکی از آن‌ها مجموعه‌ای است از عکس‌هایی که خودش از رفقای کارگرش و محیط معدن گرفته، با موسیقی‌ای بسیار غمگین که برای چشم و گوش ناآشنا عجیب به نظر می‌رسد. متنی که زیر کلیپ نوشته این است: «سلامتی کارگرای معدن که با پای خودشون میرن زیر زمین ولی بالا اومدنشون با خداست». کلیپ دیگر بریده‌فیلم‌های کوتاهی است که محمدجواد از رختکن معدن یا از چهره‌ی رفقایش گرفته. صدای روی کلیپ قطعه‌ای از انیمیشن «رنگو» است: «اونا رو می‌بینی آقای رنگو؟ اینجا زندگی سخته، خیلی سخت! می‌دونی روزها رو چطور می‌سپری می‌کنن؟ با امید...»

سه پست دیگر در اینستاگرام محمدجواد هست که به ما می‌گوید او فاصله‌اش با «آدم‌هایی که با او فرق دارند» را در چه چیزهایی می‌دیده است. یکی کلیپی است که با تصویری از رقص دختران کم سن و سال با ترانه‌ی «دافی» (شاید در یک جشن تولد) در یک خانه‌ی مجلل آغاز می‌شود. بعد تصویر پسری پای بازی قدیمی «کراش» با پلی‌استیشن ۱ را می‌بینیم و هم‌زمان ترانه‌ای نسبتاً غمگین از «امید» در حال پخش است. محمدجواد زیر این کلیپ نوشته: «دهه نودیا کجا و ما کجا». در حالی که در مقایسه‌ی این دو تصویر، اولین چیزی که به چشم می‌آید ثروت در اولی و فقر در دومی است، محمدجواد فرق این دو را در تفاوت میان دو نسل دیده است.

پست دیگر باز هم یک نوع مقایسه است. این بار در ابتدای کلیپ تصویر چند دختر را می‌بینیم که پای میز بلیارد یا در حیاط یک ویلا یا پای میزی لب به لب از غذا هستند. بالای این تصاویر یک نوشته‌ی ثابت هست: «دختر با ۵ میلیون درآمد». بعد تصویر محمدجواد را می‌بینیم که کنار سفره‌ای نشسته، نان خشک را در لیوان آب می‌زند و می‌خورد. زیر این یکی نوشته: «منی که ۲۰ میلیون حقوقمه». تفاوت این دو هم تصویر هم در چشم ما تفاوت ثروت و فقر است اما محمدجواد فرق این دو را در تفاوت دو سبک زندگی یا دو نوع مصرف دیده است.

پست سوم اما با دو پست دیگر متفاوت است. اینجا محمدجواد در محیط کار از دست سیاه و ذغالی اش فیلم گرفته. دستش را دو سه بار باز و بسته می کند و در همان حال می گوید: «شما روزا به عشق و حالید ولی ما سر کاریم... ما با هم فرق داریم.» ما می دانیم که تفاوت در همین بود، محمدجواد هم اگر زنده می ماند می دانست که تنها تفاوت در همین بود.